

حکم مرتکب کبیره از دیدگاه مذاهب کلامی اهل سنت

□ محمدزمان عارفی *

چکیده

با توجه به روایات و نصوص شرعی، از دیرباز در سخنان عالمان اخلاق، فقه و کلام اسلامی، گناهان به کبیره و صغیره تقسیم شده‌اند. در حالی که این تقسیم‌بندی در واقع یکی از مباحث اخلاقی است، آثار آن در سایر علوم دینی از جمله کلام نیز نمودار شده است؛ بنابراین، بحث پیرامون شناخت ماهیت و احکام گناهان کبیره و تعیین ضابطه‌ای برای تشخیص آن‌ها، برای ترتب آثار کلامی و اعتقادی از اهمیت خاصی برخوردار است. لذا هدف این تحقیق، ارائه چارچوب کاربردی مناسب برای حل ابهامات اعتقادی و مباحثی نظیر تبیین حکم مرتکب کبیره از منظر مذاهب کلامی اهل سنت می‌باشد. بدیهی است سکوت دانشمندان اعتقادی و کلامی، به سبب ابهامات موجود در انطباق برخی مسائل اعتقادی، منجر به چالش‌هایی در عصر جدید شده و نیاز به بررسی و تحقیق در این موضوع را مبرهن می‌سازد. روش تحقیق پیش رو توصیفی-تحلیلی بوده و اندیشمندان اهل سنت، با توجه به آیات و روایات و نظرات علمای اهل سنت (گاه به ظاهر متفاوت) که راجع به حکم شخص مرتکب کبیره وجود دارد، به این نتیجه رسیده‌اند: فرقه اباضیه، با ارتکاب اولین گناه، گناهکاران را شایسته زندگی دائمی در دوزخ می‌دانند؛ فرقه معتزله، آنان را خارج از هر دو محدوده ایمان و کفر می‌پندارند؛ اهل حدیث، مرتکب کبیره را بلا تکلیف می‌گذارند؛ و اشاعره و ماتریدیه، مرتکب را مؤمن مطلق می‌دانند. **کلیدواژه‌ها:** حکم توبه مرتکب کبیره، اشتراک، افتراق، مذاهب کلامی (اهل سنت و شیعه).

۱. مقدمه

از آنجایی که موضوع مورد تحقیق از نظر اعتقادی و کلامی بسیار مهم است، لذا مسائل عیدیه‌ای اعتقادی و کلامی بین متکلمان اسلامی مطرح است. از باب مثال، در قدم نخست، حکم مرتکب از منظر متکلمان اهل سنت چیست؟ و ثانیاً، جهت افتراق و اشتراک نظریات مذاهب متکلمان اهل سنت در کجاست؟ این‌ها مباحث چالش‌برانگیزی بوده که تحلیل‌ها و دیدگاه‌های متفاوت کلامی و اعتقادی در مورد آن قابل طرح می‌باشد.

نسبت به حکم مرتکب کبائر از لحاظ ایمان و کفر بین متکلمان اسلامی، مخصوصاً اهل سنت که محور بحث بنده در این مقاله است، اختلاف است. به کدام دلیل فرقه اباضیه با ارتکاب اولین گناه، گناهکاران را شایسته زندگی دائمی در دوزخ می‌دانند؟ و فرقه معتزله، آنان را خارج از هر دو محدوده ایمان و کفر می‌پندارند؟ و اهل حدیث، مرتکب کبیره را بلا تکلیف می‌گذارند؟ و مثل اشاعره و ماتریدیه، مرتکب را مؤمن مطلق می‌دانند؟

بنابراین، در نوشتار حاضر پاسخ‌های مورد نیاز داده شده و همچنین در صدد نوآوری‌هایی بودیم که از جهت طرح موضوع، استخراج اقوال مذاهب کلامی، طرح استدلال‌هایی انجام شده تا حدودی موفق بودیم. لذا تحقیق صورت گرفته، آن‌طوری که مشاهده می‌شود، توسط فرد دیگری انجام نشده است.

۲. مبانی نظری

۲-۱. حکم

۲-۱-۱. در لغت

از نظر علمای لغت، حکم به معنی داوری گفته شده است که در واقع از معنی منع آمده است (الفیومی، ج ۱، ص ۱۴۵). واژه عربی حکم، مصدر و اسم مصدر از ریشه «حَ کَ مَ» است به معنی قضاوت نمودن، باز داشتن، فرمان دادن، دانش و حکمت می‌باشد. و در جای دیگر، حکم به معنی حکومت، امر، فرمودن، احتکام، تحکم، امر کردن، فرمان دادن، حکم کردن،

حکم راندن، دستور (عمید، حسن، ص ۲۲۵) و همچنین در جای دیگر از کتب لغت به معنی امر، فرمایش، داوری، منشور، فرمان، قضاوت آمده است (معین، محمد، ص ۱۵۲).

۱-۱-۲. در اصطلاح

۱-۱-۲-۱. در اصطلاح قرآن کریم

در قرآن کریم، حکم به معنی قضاوت به عدل است «إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (نساء/۵۸). یعنی زمانی که بین مردم قضاوت نمودید، به عدالت قضاوت نمایید. و دیگر به معنای علم و فقه نیز به کار رفته است؛ مانند قول خداوند متعال که می‌فرماید: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًا» (مریم/۱۲). همچنین به معنای قضاوت به حق نیز به کار رفته است «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» (ص/۲۶). یعنی ای داوود، ما تو را به عنوان خلیفه و نماینده خود در روی زمین قرار دادیم، پس بین مردم به حق حکم و قضاوت کن.

بنابراین، از تأمل در این معانی در می‌یابیم معنای بنیادین حکم که به نوعی در همه معانی یاد شده جریان دارد، به معنی منع و جلوگیری است و همچنان استواری می‌باشد. چنانچه در آیات فراوان خداوند از مؤمنان خواسته که استقامت داشته باشید و در تعارضات میان خود و یا اختلافات خود با سایر ادیان، بر پایه حکم الهی که در کتاب‌های آسمانی سایر ادیان هم آمده است، استوار باشید و منازعات را مطابق با قرآن حل و فصل نمایید. همان‌طور که از این آیه مبارکه استفاده می‌شود: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (نساء/۵۹). یعنی: ای مؤمنین، اگر درباره چیزی نزاع نمودید، به سوی خداوند و رسول او ارجاع دهید.

پس این آیات ذهن انسان را از شک و تردید باز می‌دارد و به حالت ثابت و استواری می‌رساند. و گاهی عدل را معنای دیگر برای حکم گرفته است، چون عدل به معنای قرار دادن هر شیء در موضع مناسب آن و ممانعت از میل به باطل است، به معنای دیگر اعطای حق هر صاحب حق به اوست. در هر دو معنای خود مشتمل بر معنای منع از تعدی و افراط است، چنانچه اصل هر حکمی، منع نمودن و بازداشتن به قصد اصلاح است، تا انسان مکلف از

حدود مقرر الهی تجاوز نکند. و همچنان از این آیه نیز عدل استفاده می‌شود «وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِّنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ» (یوسف/۴۰). و مفسران در این آیه، حکم را به معنای عدل و قضا گرفته‌اند. و در همه این موارد، با وجود تفاوت ظاهری، معنای مشترک وجود دارد و آن علم و آگاهی و منع از تردید است. چنان‌که برخی از صاحب‌نظران در جمع‌بندی خود از این آیات و دیدگاه‌های مفسران گفته‌اند: «اصل در ماده حکم بر اساس آن‌چه از موارد استعمال آن برمی‌آید، منع است و حکم مولوی را از این جهت حکم گفته‌اند که فرمان منع از آزادی در اراده و عمل است و انسان را از این‌که بر اساس خواسته‌ی نفس خود عمل نماید، باز می‌دارد و در موارد خصومت در حکم نمودن بین طرفین دعوی از ادامه‌ی خصومت باز داشته می‌شود» (ابوالحسین بصری، محمد، کتاب المعتمد، ج ۱، ص ۳۶۴ تا ۳۶۹).

۲-۱-۱-۲. در اصطلاح فقهای اهل سنت

در سده‌های میانی، مشهور فقهای اهل سنت همچنان مراد از حکم را خطاب‌های شارع می‌دانستند (اسنوی، عبدالرحیم، نهاية السؤل، ج ۱، ص ۱۶) که به اقتضاء یا از باب تخییر به افعال مکلفین تعلق می‌گیرد. همچنان علمای اشاعره نیز در تعریف حکم چنین می‌گویند: حکم عبارت است از خطاب‌های شارع که به اقتضاء یا از باب تخییر به افعال مکلفین تعلق گرفته و شامل احکام خمس می‌گردد (غزالی، محمد، المستصفی، ج ۱، ص ۴۵). علمای معتزله در تعریف حکم چنین می‌گویند: حکم یک صفتی است که به افعال مکلفین تعلق می‌گیرد (ابوالحسین بصری، محمد، المعتمد، ج ۱، ص ۳۶۴-۳۶۹).

و علمای حنفیه از اهل سنت، احکام را اول به هفت قسم تقسیم می‌نمایند: وجوب، حرمت، ندب، سنت مؤکده و غیر مؤکده، کراهت تنزیهی و اباحه. بعد چنین می‌گویند: حکم تکلیف از جانب شارع از حیث تخییر یا اقتضاء است که متعلق به افعال مکلفین می‌باشد. احکام وضعی آن است که اقتضای کیفر و پاداش را ندارد و تعلق آن به افعال مکلفین به طور غیر مستقیم است (بیضاوی، عبدالله، منهاج الاصول، ج ۱، ص ۵۲).

از نظر خوارج نیز مراد از حکم آن است که فقط از جانب خدا باشد، چنانچه شعارشان

این است «لا حکم الا لله» یعنی: هیچ حکمی نیست مگر از جانب خداوند باشد (بهرامی، محمد، مقاله ویژه پژوهش خوارج، شماره ۱۰).

لذا، چنین به دست می‌آوریم که حکم فقط از جانب شارع بوده، متعلق به افعال مکلفین می‌باشد.

۳-۱-۲. در اصطلاح حقوق اهل سنت

از منظر حقوق دانان، حکم رأی است که در خصوص ماهیت دعوی صادر شده و قطع کننده دعوی می‌باشد. یعنی: به محض صدور رأی، رسیدگی به پرونده در آن مرحله خاتمه پیدا نموده، قاضی از دادرسی فراغت پیدا می‌کند (البیقهی، ابوبکر، کتاب حقوقی الشعب الایمان، ج ۱۰، ص ۴۰۴).

ویژگی‌های حکم از منظر حقوقی قرار شرح زیر است:

- (الف) حکم در امور ترافعی از قاضی صادر می‌شود، نه در امور غیر ترافعی و یا امور حسبی.
- (ب) حکم قطع می‌کند دعوارا، چون با صدور حکم تکلیف پرونده در شعبه رسیدگی کننده مشخص شده و از رسیدگی مجدد بی‌نیاز می‌شود و برای شخص قاضی فراغت دادرسی حاصل می‌شود، مگر در مورد شخص ورشکسته که حکم آن در جای خود بیان شده است.
- (ج) با صدور حکم، وظیفه طرفین دعوی کاملاً مشخص می‌شود که حق با کدام یک از هر دو طرف است.
- (د) با صدور حکم، در برابر همگان قابل استناد می‌باشد، یعنی شخص سوم نیز باید نتیجه به دست آمده را به رسمیت بشناسد.

و در فارسی امروز نیز مراد از حکم، نظر شفاهی و یا مکتوب دادگاه و نامه‌ای که جایگاه شغلی و اداری و اقتصادی کارمندان دولت را بیان می‌کند، به کار می‌رود. علی‌ای حال، از کلمات همه دانشمندان فقهی، حقوقی و آیات قرآن کریم، یک نقطه مشترک به دست می‌آید و آن منع از تجاوز از حدود است، خواه حدود خداوند و خواه حدود بندگان باشد. اما در تحقیق حاضر، موضوع بحث ما حکم از حیث ایمان و کفر می‌باشد.

۲. گناه

۲-۱. در لغت

وقتی به کتب لغت مراجعه می‌کنیم، چنین درمی‌یابیم: «گناه» در لغت به معنای بزه، جرم، خطا، تقصیر، تباهکاری و یا هر کاری که انجام آن روا نیست، به کار رفته است و در زبان عربی از آن به «ذنب»، «اثم»، «معصیت» تعبیر شده است (عمید، حسن، فرهنگ عمید، ج ۲، ص ۱۲۵). بعضی از لغت‌نویسان چنین نوشته‌اند: گناه یعنی: اثم و معصیت و سرپیچی (دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه دهخدا، ج ۳، ص ۲۲۵).

بعضی علما در تعریف ذنب می‌نویسند: «الذَّنْبُ فِي الْأَصْلِ: الْأَخْذُ بِذَنْبِ الشَّيْءِ» (راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، ج ۱، ص ۱۰۲). یعنی ذنب در اصل به دست گرفتن دنبال و دم چیزی، یا هر عمل خلاف که عاقبت وخیم دارد، می‌باشد. به اعتبار دنباله‌ی آن، به گناه ذنب گفته می‌شود، به همین جهت است که به گناه تبعه گویند، چون جزای آن در آخر و تابع آن است.

بعضی از لغت‌نویسان در تعریف ذنب می‌نویسند: ذنب در اصل به معنی گرفتن دم حیوان و غیره است (ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۲۸۵). لذا، هر فعل که عاقبت وخیم دارد، آن را ذنب گویند زیرا که جزای آن مانند دم حیوان در آخر است. همچنین به گناه تبعه گویند، چونکه جزایش در آخر و تابع آن است.

۲-۲. در اصطلاح

می‌توان گفت «گناه» در اصطلاح عبارت است از مخالفت و سرپیچی از قانون، اعم از قانون الهی، یا قانون اجتماعی یا طبیعی. به عنوان مثال، در عرف عالم خلقت، خداوند برای انسان دندان آفریده تا به وسیله‌ی آن عمل جویدن غذا صورت بگیرد. حال اگر با همان دندان‌ها انسان گردو، هسته زردآلو و چیزهای درشت و سختی را بشکند، این عملش از نظر قوانین طبیعی گناه محسوب شده، قطعاً شخص گناهکار حساب شده و به کیفر عملش می‌رسد. یا اینکه در اجتماع، برای سهولت در عبور و مرور و جلوگیری از برخوردها و اصطکاکات در تقاطعات و

چهارراه‌ها، چراغ ترافیکی نصب شده که عدم رعایت آن از نظر قواعد اجتماعی تخلف و گناه محسوب می‌شود. فرد متخلف مورد پیگرد قانونی قرار داده می‌شود. همچنین است در قوانین الهی و دینی (ابی‌بکر، احمد، کتاب السنه، ص ۱۵۴).

۱-۲-۲. در اصطلاح آیات

وقتی به آیات نگاه می‌کنیم، چنین آشکار می‌شود که گناه عبارت است از مخالفت و سرپیچی از قوانین الهی و فرامین دینی و یا ارتکاب امری که از نظر شرع غیر مجاز و نامشروع است. گناه یعنی تجاوز از حدود الهی.

در قرآن کریم آیاتی هست که می‌توان در این زمینه به آن‌ها استشهاد کرد: مانند این آیه شریفه که خداوند در سوره نساء پس از بیان یک سلسله احکام و دستورات اسلامی می‌فرماید:

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَدْخُلْهُ جَنَّتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (نساء/۱۳). یعنی: آن‌ها که بیان شد، حدود و مرزهای خداست، هر کس خدا و رسولش را فرمان‌برداری کند، او را به بهشت‌هایی وارد کند که در آن نهرها جاری است، جاودانه در آن باشند، این کام‌یابی بزرگ است.

لذا در این آیه، جایگاه کسانی را بیان نموده که گناه نکرده و حدود و مرز الهی را رعایت نموده‌اند. مفهوماً دلالت آیه بر مطلب ما روشن است.

وَمَنْ يُعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يَدْخُلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (نساء/۱۴). یعنی: هر کسی که خدا و پیامبرش را نافرمانی کند و از حدود خدا تجاوز نماید، او را در آتش بیفکند که جاودانه در آن بماند و عذاب خوارکننده‌ای دارد.

ظاهراً جمله «وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ» عطف تفسیری است بر جمله «وَمَنْ يُعْصِ اللَّهَ» و می‌خواهد بگوید: معصیت و نافرمانی خدا کردن به این است که از حدود و قوانین الهی تعدی کند. لذا دلالت این آیه بر مطلب ما صراحت دارد.

يَوْمَئِذٍ يَوْمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ

اللَّهُ حَدِيثًا (نساء/۴۲). یعنی: در آن روز کسانی که کفر ورزیدند و رسول را نافرمانی نمودند، آرزو می‌کنند ای کاش با خاک یکسان می‌شدیم و پیام الهی را کتمان نمی‌کردیم.

بنا به فرموده‌ی علمای اهل سنت، معنای عصیان بر رسول، نافرمانی از دستورات رسول خداست، دستوری که از مقام ولایت آن حضرت صادر می‌شود، نافرمانی خداوند در احکام شریعت می‌باشد (ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۲۰۰). پس در نتیجه، مطابق تحقیق انجام شده، در آیات راجع به معصیت و گناه، همان نافرمانی مراد مفسرین است. از دیگر آیاتی که می‌توان به آن استشهاد نمود، این آیه است:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَى ثُمَّ يُعَادُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يَحْيِكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُكُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَيُشْسِ الْمَصِيرُ (مجادله/۸). آیا نگاه نکردی به آنهایی که از نجوی کردن نهی شده بودند، بعد به آنچه که نهی شده بودند بازگشتند، از باب گناه و ستم و نافرمانی پیامبر با یکدیگر نجوی می‌کنند، با این حال زمانی که به سوی تو می‌آیند، کلماتی برای نگاه تحیت و سلام و خوشامد به کار می‌برند که حتی خداوند با آن کلمات تو را تحیت و سلام نگفته و در بین خودها می‌گویند: اگر چنین مردی پیامبر است، پس چرا خداوند ما را به سبب چیزهایی که می‌گوییم عذاب نمی‌کند؟ جهنم برای چنین افرادی کافی است که وارد آن می‌شوند، چه بد سرانجام و جایگاهی می‌باشد.

لذا در این آیه، به نظر بعضی مفسرین اهل سنت، کلمه معصیت به معنای نافرمانی گرفته شده است (فخرالدین رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، ج ۲، ص ۱۵۵).

۲-۲-۲. در اصطلاح علمای اهل سنت

علماء اهل سنت با الاتفاق می‌فرمایند: در تمام شؤون زندگی باید از سنت نبوی پیروی شود، در غیر این صورت دچار گناه و نافرمانی می‌شود (ذهبی، احمد، کتاب گناهان کبیره، ج ۱، ص ۲۳۰). بعضی دیگر از علماء اهل سنت می‌فرمایند: همه مسلمان‌ها در عبادات و رفتارها مکلف

به عمل به سنت هستند، اگر چنین نکنند، گناهکار و نافرمان محسوب می‌گردد (ابن ابی بکر، احمد بن محمد، کتاب السنه، ج ۱، ص ۲۰۵). از فحوای کلام همه علما بدست می‌آید، مراد از گناه، نافرمانی است.

۳. گناه کبیره

تقسیم گناهان به «کبیره» و «صغیره» یا بزرگ و کوچک نیز اصطلاح قرآنی است و از آیات قرآن چنین برداشت می‌شود که همه‌ی معاصی و گناهان از نظر خداوند متعال یکسان نیستند، بلکه قبح برخی از آن‌ها چنان است که شدیداً مورد انزجار شارع مقدس قرار گرفته‌اند. اما بعضی دیگر، با آنکه جداً مورد نهی واقع شده‌اند، ولی ارتکاب آن‌ها اثر نامطلوب گناهان نوع اول را ندارد، مشروط بر اینکه این گناهان تکرار نشوند و اصرار بر مداومت آن‌ها نباشد.

۳-۱. در اصطلاح آیات

یکی از آیات مبارکه این آیه است:

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ (آل

عمران/۱۳۵). یعنی: آنان که عمل زشت انجام می‌دهند و یا ظلمی به نفس خویش روا می‌دارند، خداوند را به یاد آورند و از گناه خویش به درگاه خداوند توبه کنند. کیست جز خداوند که گناه بندگان را می‌بخشد.

در این آیه از دو نوع گناه یاد می‌شود: یکی «فاحشه» که به معنای زشتی آشکار است و گاه از آن تفسیر به زنا شده؛ و دیگری ستم بر خویشتن که در مقام مقایسه تعبیر خفیف‌تری می‌باشد. پر واضح است که از بیان این دو قسم، اولی بزرگ‌تر و دومی کوچک‌تر خواهد بود. قال الله تبارک و تعالی:

إِنْ تَجْتَبِئُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا

(نساء/۳۱). یعنی: شما از گناهان بزرگی که نهی شده است دوری کنید، ما از سیئات شما می‌گذریم و شما را به مقام نیکو می‌رسانیم (فخرالدین رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۵۹).

در این آیه با بیان روشن‌تر، گناهان به دو نوع تقسیم شده‌اند: یکی کبائر یا گناهان بزرگ و دیگری «سیئات» یا بدی‌ها که همان گناهان کوچک هستند.

در این آیه خاطر نشان شده که اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید، گناهان صغیره شما بخشیده خواهد شد؛ چرا که ارتکاب گناهان بزرگ ناشی از روح عناد و ستیز با خداست. کسی که نهی شده، در عین حال خداوند را زیر پا گذاشته و مرتکب گناه کبیره شود؛ در جبهه مقابل خدا قرار گرفته و با او سر نزاع دارد. ولی کسی که از گناهان بزرگ پرهیز می‌کند، چنین حالتی ندارد. لذا پرهیز از گناهان کبیره نشانه تقوا و خشیت از خدا است. اگر کسی با وجود خشیت و تقوا، تصادفاً مرتکب گناه کوچک شود، دیگر مستحق مجازات نیست بلکه شایسته عفو و بخشش است.

قال الله تبارک و تعالی:

مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يَغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا (کهف/۴۹). یعنی: روز قیامت وقت نامهی عمل به دست مجرمان داده می‌شود، می‌گویند: وای بر ما، این چه نوشته‌ای است که هیچ گناه کوچک و بزرگی نیست مگر آنکه آن را به شمار آورده و هر چه انجام داده از گناه، آن را حاضر می‌بیند (فخرالدین رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، تفسیر کلامی، ج ۳، ص ۱۵۶).

در این آیه هرچند تعبیر «صغیره» و «کبیره» مربوط به روز قیامت است و این که بار دیگر تکرار شده، یک نوع تأکید مجدد بر دو نوع بودن گناه است. یعنی: عمل‌های انسان دارای درجات است «صغیره» و «کبیره» با این تفاوت که در صورت ارتکاب گناه کبیره در روز قیامت به حساب گناهان صغیره هم رسیدگی می‌شود و فرد گناهکار به سبب ارتکاب آن‌ها مجازات خواهد شد. شاید علت آن مقدم شدن صغیره بر کبیره در آیه مبارکه باشد، برخلاف تصور انسان که گناهان صغیره را سبک می‌شمارد و انتظار رسیدگی به آن‌ها را ندارد، با وجود کبیره، صغیره نیز محاسبه خواهد شد.

ولی اگر انسان مرتکب کبیره نشود، طبق تصریح آیه ی سابقه‌ی صغیره او مشمول عفو و بخشش خداوند قرار گرفته و به حساب نخواهد آمد.

قال الله تبارک و تعالی:

الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ

(نجم/۳۲). یعنی: آن‌هایی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری کنند، مگر آن‌که

لغزش کمی (گناه صغیره یا تخیل و وسوسه‌ای) داشته باشند، که مغفرت پروردگارت

بسیار وسیع است.

در این آیه کلمه «الَّامَمَ» آمده، مطابق گفته مفسرین اهل سنت (زحیلی، وهبه بن مصطفى، التفسير المنير في العقيدة والشریعة والمنهج، ج ۱، ص ۱۲۵) گناهانی هستند که گاهی از انسان سر می‌زند که مراد همان گناهان صغیره است. کبائر جمع کبیره، مراد همان گناهان بزرگ است.

و بعضی دیگر از مفسرین اهل سنت در تعریف گناه گفته‌اند: گناه به معنای نافرمانی و اطاعت نکردن آمده است «عَصَى الْعَبْدُ رَبَّهُ» (وهبة الزحیلی، مصطفى، التفسير المنير في العقيدة والشریعة والمنهج، ج ۱، ص ۹۹). یعنی نافرمانی کرد عبد پروردگارش را، لذا به کسی که اطاعت از پروردگارش نکند، عاصی گفته می‌شود.

پس در نتیجه، مطابق تحقیق انجام شده، در آیات راجع به معصیت و گناه، همان نافرمانی مراد مفسرین است.

۲-۳. در اصطلاح روایات

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ

التَّيْهَكِيِّ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ الْقَنْدِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ

عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَا صَغِيرَةَ مَعَ الْإِصْرَارِ وَلَا كَبِيرَةَ مَعَ الْإِسْتِغْفَارِ» (البيهقي،

ابوبکر، کتاب الشعب الايمان، ج ۱۰، ص ۴۰۴). یعنی: کسانی که اصرار و مداومت

بر گناه صغیره دارند، تبدیل می‌شود آن گناه به کبیره و افرادی که از گناه کبیره توبه

و استغفار می‌کنند، با آن توبه و استغفار مورد عفو و بخشش قرار می‌گیرند.

این حدیث در تفسیر آیه «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ» از اهل سنت روایت شده است. این خود گواهی بر مطلب (تقسیم‌بندی گناه به کبیره و صغیره) می‌باشد. یکی از علماء اهل سنت در رابطه با این تقسیم‌بندی می‌فرماید: تداوم بر گناه صغیره سبب زیاد شدن گناه شده و مساوی با گناه

کبیره می‌شود، مثل قطرات آبی است که قطره قطره بر سنگی می‌چکد تا اینکه بر آن اثر می‌کند. اگر همین آب یک‌باره روی سنگ ریخته شود، ممکن است آن اثر نداشته باشد. لذا امید عفو و بخشش گناه کبیره که یک‌بار انجام می‌شود، به مراتب از گناه صغیره که مداوماً و چندین بار انجام شده، بالاتر است (ابن القيم الجوزیه، محمد ابن ابی ابوبکر، کتاب إغاثة اللفهان، ج ۱، ص ۲۵۱).

امام علی علیه السلام فرمود:

الكِبَائِرُ: الشُّرْكُ بِاللَّهِ وَقَتْلُ النَّفْسِ وَakُلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَقَذْفُ الْمُحْصَنَةِ وَالْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ وَالتَّرَبُّ بَعْدَ الْهَجْرَةِ وَعَقُوقُ الْوُلْدَيْنِ وَakُلُ الرَّبَا، وَفِرَاقُ الْجَمَاعَةِ وَنَكْثُ الصَّفَقَةِ. حضرت می‌فرماید گناهان کبیره عبارت است از: شرک ورزیدن به خداوند بزرگ، آدم کشتن، خوردن مال یتیم، تهمت ناروا زدن به خانم‌های پاکدامن، فرار کردن از میدان جهاد، اقامت کردن در سرزمین کفر بعد از هجرت به سرزمین اسلام یا سکنا کردن در زمین که باعث نقص دین می‌شود، جادوگری کردن، ربا خوردن، کناره گرفتن از جامعه اسلامی و پیمان شکستن. به همین مضمون احادیث فراوان از اهل سنت داریم: «الكبائر سبع: الإِشْرَakُ بِاللَّهِ وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَقَذْفُ الْمُحْصَنَةِ وَالْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ وَakُلُ الرَّبَا وَakُلُ مَالِ الْيَتِيمِ وَالرَّجُوعُ إِلَى الْأَعْرَابِيَّةِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ (الطبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الاوسط، ج ۱، ص ۴۶۰، ح ۴۶۰۶). یعنی: گناهان کبیره هفت قسم می‌باشد: شرک ورزیدن به خداوند، کشتن انسانی به ناحق، اتهام زدن به زن‌های پاکدامن، فرار از میدان جنگ، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، برگشت به جاهلیت بعد از هجرت. در این حدیث، اینکه هفت قسم گناهان کبیره را ذکر نموده، مراد انحصار گناهان کبیره به هفت تا نمی‌باشد، بلکه خیلی کثیر از گناهان هستند که جزء گناهان کبیره است.

مثال: از جمله گناهانی که شامل حد یا شامل غضب خداوند هستند و یا خوردن شراب که بر آن هشتاد ضربه شلاق به عنوان حد جاری می‌شود، نیز جزو گناهان کبیره است. چنانچه یکی از علماء اهل سنت (امام ذهبی) که در فقه پیرو مذهب شافعی و در مذهب کلام پیرو اهل حدیث می‌باشد، در کتاب خودش (ذهبی، احمد، کتاب گناهان کبیره، ج ۱۰، ص ۲۵۲) گناهان

کبیره را بالغ بر هفتاد گناه می‌نویسد. در آن کتاب، همه هفتاد قسم را به طور فهرست‌وار نام برده که این بخش از مقاله، گنجایش ذکر آن‌ها را ندارد. علاقه‌مندان گرامی می‌توانند به آن کتاب مراجعه نمایند. بغیر از آن هفتاد قسم، بقیه گناهان را تعبیر به گناهان صغیره می‌نماید.

چنانچه در حدیث دیگر که آن نیز از طریق اهل سنت از رسول خدا ﷺ روایت شده، داریم: **إياكم ومحقرات الذنوب كمثل قوم بيطن واد فجاء ذا بعود و جاء ذا بعود حتى حملوا ما انضجوا به خبزهم و ان محقرات الذنوب متى يؤخذ بها صاحبها تهلكة**». یعنی: از گناهان که در نظر انسان حقیر و ناچیز است، پرهیزید، چون گناهان کوچک مثل: گروهی است که در دره‌ای فرود آیند، هر کدام چوب‌های فراوان بیاورند، آن قدر چوب جمع کنند که با تمام آن چوب‌ها خودشان را بپزند. گناهان کوچک نیز وقتی از مرتکب آن بازخواست شوند، مایه هلاکت می‌شود در صورتیکه از انجام آن گناه لذت ببرد و امکان آن را بر خود نعمت بداند، غافل از اینکه چنین امری سبب هلاکت وی می‌شود.

بنابراین، از روایات اهل سنت، تقسیم گناه به کبیره و صغیره روشن گردید.

۴. حکم مرتکب کبیره

۴-۱. دیدگاه معتزله

برخی فرقه شناسان، مسئله حکم مرتکب کبیره را سبب پیدایش مذهب معتزله می‌دانند و معتزله مرتکب کبیره را نه مؤمن و نه کافر می‌دانند، بلکه فاسق یا به تعبیر خودشان صاحب منزله بین المنزلتین، یعنی: در بین کفر و ایمان می‌دانند. مسئله اصلی راجع به ایمان از نظر معتزله، حکم مرتکب کبیره است و آنان بحث از حقیقت ایمان و کفر را متفرع بر آن می‌دانند. از نظر معتزله، ایمان از اسامی مدح و تعظیم است و مرتکب کبیره به خاطر ارتکاب کبیره، شایسته سرزنش و اهانت است.

استدلال معتزله بر اینکه بر مرتکب کبیره نمی‌توان اطلاق مؤمن کرد این است که می‌گویند این کلمه از موضوع له اصلی خود منتقل شده و از ناحیه شارع، اسم برای کسی است که شایسته مدح باشد، مانند

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (انفال/۲). یعنی: مؤمنان آن چنان کسانی هستند که هر وقت نام خداوند برده می‌شود، قلب‌های‌شان ترسان می‌گردد و وقت آیات خداوند بر آن‌ها خوانده می‌شود، ایمان‌شان زیاد می‌شود و فقط بر پروردگارشان توسل می‌کنند.

در این آیه و مشابه آن، از مؤمنان که اهل عمل هستند، ستایش شده‌اند و نام «مؤمن» را شایسته کسانی می‌دانند که دارای اوصاف ذکر شده در آیات باشند. بنابراین، افراد گناهکار، شایسته اطلاق اسم مؤمن نیستند. لذا، در میان معتزله راجع به حکم گناه کبیره وحدت نظر نیست. برخی عقل را در این باره حاکم می‌دانند و برخی شارع را. به نظر بعضی، هر گناهی که نسبت به آن وعید وارد شده باشد، کبیره است و به نظر بعضی، هر گناهی که به عمد انجام گیرد، کبیره است. از نظر معتزله، با مرتکب کبیره در دنیا مانند سایر مسلمانان برخورد می‌شود، اما از لحاظ حکم آخرتی، اگر فرد مرتکب کبیره شد، برای همیشه در عذاب جهنم می‌ماند، چون انجام یک عمل کبیره، تمامی اعمال خیر او را از بین می‌برد. عالمی از گروه معتزله این دیدگاه را مورد اتفاق نظر همه گروه‌های معتزله می‌داند (اسفراینی، طاهر بن محمد، التبصیر فی الدین، ص ۵۵). لذا معتزله برای اثبات ادعای خود دلیل از عقل و نقل ذکر کرده‌اند.

۲-۴. دیدگاه اهل حدیث

اهل حدیث، مرتکب کبیره را به سبب از دست دادن کمال ایمان، مؤمن فاسق می‌نامند. از آن رو که در عین ایمان به خدا، از اطاعت او سرپیچی نموده، پس در تعریف ایشان فسق خروج از طاعت خدا در عین ایمان به او بوده و بر خلاف معتزله، که فسق را قسیم ایمان و در مقابل آن قرار می‌دهند، ایشان نسبت به بخشش یا مجازات گناهکار در آخرت نظر قطعی ندارند، یعنی: نمی‌گویند مرتکب گناه کبیره اهل جهنم است، همان‌طور، نسبت به موحدان حکم به بهشت ندارد، بلکه کار آن‌ها را با خداوند می‌داند، اما تأکید دارند که این فرد به سبب ایمانش همچون کافر مخلّد در نار نخواهد بود؛ و نهایتاً خداوند صلاح ببیند، وارد بهشت خواهد شد.

اصلاً اعتقادشان این است که بحث و جدل در امور دینی بدعت است (اشعری، ابو الحسن، مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین، ص ۲۹۰ - ۲۹۷).

البته از طرف بعضی علما، نقد و بررسی در رابطه با نظر اهل حدیث صورت گرفته است. یگانه راه شناخت صحیح اصول عقاید را توجه به معنای ظاهری آیات و روایات می دانستند؛ و ایمان در ظاهر لفظ جز تصدیق، معنای دیگری ندارد. ولی ایشان به هنگام تعریف ایمان، اقرار و عمل را نیز بدون وجود هیچ قرینه لفظی بر این معنا افزوده اند.

پس تعریف اهل حدیث از ایمان با مبنای کلی آن ها هم خوانی ندارد و جالب تر اینکه، علی رغم اخذ عمل در تعریف ایمان، فقدان آن را موجب اخلال در تحقق ایمان نمی دانند، حال آن که اگر عمل از ذاتیات ایمان باشد، نبود آن موجب عدم تحقق ایمان است؛ و اگر از ذاتیات ایمان نباشد، اخذ آن در تعریف ایمان صحیح نیست. پس چنین تعارضاتی سبب بی اعتنایی اهل حدیث به قواعد منطقی و بدیهیات عقلی است؛ که رد عقیده ایشان را بر هر عقل سلیمی ضروری می سازد.

۳-۴. دیدگاه اشاعره

اشاعره می گویند: ایمان یک امر قلبی بوده، لذا مرتکب گناه کبیره، مؤمن و عذاب وی، موقت می باشد؛ و در باب کیفیت این عذاب نیز معتقدند که خداوند برخی از کبائر را به طور مطلق می بخشد و به سبب برخی دیگر عذابش می کند که مرز تشخیص این دو دسته از حیطة علم ما خارج است (جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۲۴-۳۲۵).

البته بر این نکته تأکید دارند: هر گناهکاری، هر آنچه را که پیامبر ﷺ از جانب خدا آورده است تکذیب کند، به منزله کفر است و کافر مخلد در عذاب خواهد بود. از طرفی، راجع به فسق و کفر از منظر ایشان فرق است؛ لذا هر فسقی را مساوی با کفر نمی دانند، ولی از طرف کفر، هر کفری را از مصادیق فسق می دانند.

نظر اشاعره در مقایسه با نظرات معتزله از استحکام عقلانی و استناد قرآنی کمتری برخوردار بوده، اما به اساس تحقیق نظرشان به دست می آید که مرتکب کبیره را کافر نمی دانند،

بلکه به قدر گناهش معذب به عذاب الهی می‌دانند و آن را مؤمن فاسق می‌دانند، چون ارتکاب گناه، ایمان را از نظر معتزله سلب نمی‌کند، فقط کمال ایمان را می‌گیرد. بر این گفته‌ی خویش دو دلیل می‌آورند:

در حقیقت ایمان، تصدیق در قلب است. محض ارتکاب گناه به سبب غالب شدن شهوت یا تعصب، مخصوصاً با ترس از عقاب و امید به عفو و تصمیم بر توبه همراه باشد، هیچ‌گونه منافات با تصدیق قلبی ندارد.

کل امت اسلامی اجماع دارند از دوران پیامبر تا حال که خواندن نماز میت بر همگان واجب است، حتی اگر میت توبه هم نکرده باشد و نیز دعا و طلب استغفار در حق آن‌ها با وجود یقین به گناهکار بودن آن‌ها، جایز می‌باشد، در حالی که چند تا نماز و دعا برای انسان غیر مؤمن جواز ندارد (تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح العقائد النسفیة، ص ۱۷۳-۱۷۴).

ولی به گفته‌ی بعضی از علماء، هم‌چنان از توجیه چگونگی جمع بین ایمانی یقین به اوامر و نواهی الهی و ارتکاب گناه کبیره ناتوان است، چرا که عمل هر کس برآمده از عقیده وی و نشانه و بروز و ظهور خارجی آن است و بر این اساس نمی‌توان کسی را که عملش شباهتی به اعمال مؤمنین ندارد، به راحتی در زمره اهل ایمان به حساب آورد و همین نقطه ضعف بزرگ برای ممانعت از تأیید کامل رأی اشاعره بوده و توصیه به لزوم تأمل بیشتر می‌شود.

۴-۴. دیدگاه ماتریدیه

فرقه ماتریدیه موضع وسط بین خوارج و مرجئه دارند؛ زیرا از یک طرف، به دلیل پیروی از ابوحنیفه، عمل را در ایمان دخیل نمی‌دانند و از طرفی هم می‌گویند که نمی‌توان ایمان را صرفاً از مقوله علم و معرفت دانست و عمل هم دخیل است؛ زیرا اگر ایمان فقط از باب علم باشد: باید بسیاری از اهل کتاب که به رسالت پیامبر اکرم ﷺ علم دارند، مؤمن باشند و حال آن‌که همه ما به کفر آن‌ها یقین داریم.

در شریعت و دین، ایمان متعلق تکلیف است و تکلیف به افعال اختیاری تعلق می‌گیرد؛ در حالی که علم، بدون اختیار نیز حاصل می‌شود.

با این مقدمه، ماتریدیه در باب حکم مرتکب کبیره، همانند دیگران نظرات خویش را به صورت اعتدال پیش گرفته‌اند و سعی کرده‌اند که نه به افراط خوارج مبتلا شوند و نه به تفریط مرجئه گرفتار آیند. لذا در صدد تبیین رأیی حد وسط دو نظرند که آن هم عبارت است از این‌که: مرتکب کبیره حکمش به استناد آیه شریفه: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (تغابن/۲) که خداوند انسان را به دو گروه مؤمن و کافر تقسیم نموده است و منزلتی بین این دو وجود ندارد، مؤمن است. لذا مؤمن پس از ایمانش، به خاطر ارتکاب کبائر چون زنا، قتل و... از اسلام خارج نمی‌شود، بلکه خداوند مکرر در قرآن کریم امکان و تحقق ارتکاب کبائر را از مؤمن خبر داده و راه آمرزش را نیز صریحاً بیان فرموده است، مانند آیه شریفه: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (نور/۳۱) و در عین حال نام مسلمان و مؤمن یا صفت ایمان بر مرتکب باقی است. ماتریدی می‌گوید: کفر در عرف به معنی تکذیب است و مرتکب کبیره به هنگام ارتکاب، تکذیب‌کننده خداوند نیست (الماتریدی، ابومنصور، التوحید، دارالجامعات المصریه، ص ۳۴۶). لذا شخص مرتکب کافر نمی‌باشد، بلکه به قدر گناهش عذاب می‌بیند.

۴-۵. دیدگاه اباضیه

به اعتقاد گروه اباضیه، مرتکب گناه کبیره مؤمن گفته نمی‌شود، زیرا اطاعت هم ایمان است و هم دین؛ هر چه خداوند بر بندگانش فرض کرده نیز جزء ایمان است و از این روی، اینان موحدند، نه مؤمن. اباضیه می‌گویند: کفر نعمت از نظر اعتقادی، پوشاندن نعمت منعم است با انکار، انجام گناه انکار با عمل است و آن در مخالفت با منعم، همانند انکار اعتقادی می‌باشد؛ و این در مقابل شکر نعمت است که لازمه‌اش قبول احکام و عمل به آنهاست در موافقت با خواست پروردگار. اباضیه با اتکا بر این معنی، اصطلاح مورد نظر خود را مبتنی بر آیات و احادیثی می‌دانند که در آنها از تقابل کفر و شکر سخن گفته شده است.

مانند آیه ۴۰ از سوره نمل (۲۷) و بسیاری از احادیث نبوی، اباضیه کسی را که به خداوند متعال و آنچه از جانب او آمده، اعتقاد داشته باشد، ولی مرتکب عملی شود که در مورد آن

وعید داده شده است، کافر نعمت می‌دانند. یکی از بزرگان طبقه سوم اباضیه (ابو محمد نهدی) می‌گوید: مؤمنانی که عقاید و طریق جدید بیاورند، کافر می‌شوند، نه مؤمن هستند و نه مشرک. اصرار بر گناه، نیز کفر است. به هر حال، هر کافر نعمت همیشه در آتش خواهد بود (یحیی، معمر، علی، الاباضیه بین الفرق الاسلامیه، ج ۱، ص ۲۳).

بنابراین، مرتکب کبیره و مرتکب صغیره، هرگاه بر گناه خود مصر باشد، منافق و کافر (البته به کفر نعمت، نه کفر شرک) و مخلد در نار است. در صورت وجود دلیل، برای مدت طولانی در جهنم خواهد ماند، بعد خارج می‌شود. دلیل اباضیه بر این گفتارشان آیه مبارکه قرآن می‌باشد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ». یکی از بزرگان اباضیه در تفسیر این آیه می‌گوید: این آیه دلیل ما و معتزله در رابطه با حبط اعمال است و گناه کبیره و اصرار بر صغیره موجب حبط عمل خوب می‌شود، هرچند گناهان خوب انسان به اندازه ستارگان آسمان باشد، وقتی عمل خوب از بین رفت، مرتکب در جهنم می‌ماند (اطفیش، محمد، تیسیرالتفسیر، ج ۱، ص ۲۵).

نتیجه

بررسی دیدگاه‌های مختلف در میان اندیشمندان مذاهب اهل سنت در خصوص حکم مرتکب کبیره، نشان‌دهنده طیف وسیعی از نظرات است که ریشه در تفسیرهای متفاوت از آیات قرآن و سنت نبوی دارد. این اختلافات، در نهایت منجر به شکل‌گیری رویکردهای گوناگونی در تعریف ایمان، فسق، کفر و جایگاه اخروی گناهکاران شده است.

معتزله: مرتکب کبیره را در جایگاهی میان مؤمن و کافر قرار می‌دهند، یعنی فاسق یا «صاحب منزله بین المنزلتین». از نظر آنان، ایمان مستلزم دوری از گناهان کبیره است و مرتکب این گناهان، شایسته مدح و تعظیم نیست.

اهل حدیث: مرتکب کبیره را مؤمن فاسق می‌دانند. به این معنا که با وجود حفظ اصل ایمان، به دلیل سرپیچی از دستورات الهی، از کمال ایمان برخوردار نیست. در این دیدگاه، فسق به معنای خروج از طاعت در عین ایمان است.

اشاعره: معتقدند که ایمان امری قلبی است و مرتکب کبیره، همچنان مؤمن باقی می ماند، هرچند که عذاب او موقتی خواهد بود.

ماتریدیه: موضعی میانه رو اتخاذ می کنند. آنان عمل را جزئی از ایمان نمی دانند، اما در عین حال، ایمان را تنها محدود به علم و معرفت نمی دانند.

اباضیه: مرتکب کبیره را مؤمن نمی دانند، زیرا اطاعت را جزئی از ایمان می شمارند. از نظر آنان، مرتکب کبیره، موحد است، نه مؤمن.

به طور کلی، این اختلافات نشان دهنده پیچیدگی های مفهوم ایمان و تأثیر آن بر حیات اخروی انسان است. هر یک از این دیدگاه ها، با استناد به ادله ای از قرآن و سنت، تلاش می کنند تا پاسخی برای این پرسش اساسی ارائه دهند که چگونه باید میان گناه، ایمان و سرنوشت اخروی انسان، ارتباط برقرار کرد.

کتابنامه

قرآن کریم

- ابن ادريس، محمد بن منصور بن محمد. السرائر الحاوی لتحرير الفتاوى. قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۴۱۰ق. چاپ دوم.
- اصفهانى، راغب. المفردات فى غريب القرآن. تهران: دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق. چاپ دوم. ۳.
- اصفهانى، محمدباقر. هداية المسترشدين. قم: عطر عترة، ۱۳۸۵. چاپ دوم.
- اصفهانى، محمد حسين. وسيلة النجاة. قم: مؤسسه تنظيم نشر و آثار امام خمينى عليه السلام، ۱۳۸۱.
- انجمن دانشگاه علوم پزشکی. «بخش گناهان کبیره». ۲۳-۳-۱۳۹۴.
- الجوهري، خليل بن احمد. صحاح الغه. بيروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۴ق. چاپ سوم.
- الحر العاملى، محمد بن حسن. وسایل الشيعه. قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۲. شماره چاپ: ۱۰۳۸۴.
- الحرانى، ابو محمد، حسن ابن شعبه. تحف العقول. قم: مؤسسه فرهنگى دارالحديث، ۱۳۹۳. چاپ پنجم.
- دهخدا، على اكبر، احمدى، حسن، گيوى. لغت نامه دهخدا. تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۷۲. چاپ اول.
- ذاكرى، على اكبر. «گناه کبیره». فصلنامه فرهنگ رضوى، دوره ۶، شماره ۲۳ (۱۳۸۶): ۲۳.
- ضیایی، على اكبر. «مقاله حقوقی». ۱۴۰۲.
- الطبرسى، فضل ابن حسن. تفسير مجمع البيان. تهران: ناصر خسرو، ۱۳۸۴. چاپ دوم.
- الطبرى، محمد بن جرير. جامع البيان فى تأويل القرآن. تهران: مجمع جهانى تقريب مذاهب اسلامى، ۱۴۲۶ق.
- الفخرى الرازى، محمد بن عمر. التفسير الكبير (المفاتيح الغيب). تهران: اساطير، ۱۳۷۹. چاپ پنجم.
- الفيومى، احمد بن محمد. مصباح المنير. بيروت: مكتبة العلميه، ۷۳۴ هـ.ق.
- قرشى بنايى، على اكبر. قاموس قرآن. ۱۳۷۸. چاپ سيزدهم.
- كريمى، على جان. «مقاله». ۱۳۸۹. شماره ۱۶.
- مفيد، محمد بن محمد. مقالات كنجره جهانى مفيد. ۱۴۱۳ق.
- ويسى، محمود. پايان نامه كارشناسى ارشد، فقه مقارن. ۱۳۹۱. شماره ۲۸.